فقه و اصول، سال چهل و هشتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰۷
زمستان ۱۳۹۵، ۸۶-٦٥

بازجستی در مبانی فقهی و حقوقی بازگشت حیات فرد اعدامی*

دکتر علیرضا عابدی سر آسیا
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: a-abedi@um.ac.ir
ثمانه علوی[1]
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد
Email: s.alavi5892@gmail.com

چکیده

ماده ٤٣٨ قانون مجازات اسلامی حکم بازگشت حیات فرد اعدام شده را در بحث قصاص به دلیل رعایت شرط مماثلت و در صورت درخواست ولی دم قابل تجدید دانسته ولی در مورد مجازات‌های حدی و تعزیری نظیر جرائم مواد مخدر سکوت اختیار کرده است. مقاله حاضر می‌کوشد ضمن طرح دیدگاه‌ها و نقد و بررسی ادله موافقان و مخالفان تجدید حکم اعدام، به پرسش اصلی مطرح در این بحث پاسخ دهد که آیا از نظر قانون‌گذار بین مجازات اعدام که هدف از آن قاعدتا بایستی مرگ یا همان سلب حیات باشد با مفهوم سلب حیات یا مرگ تفاوتی وجود دارد یا خیر؛ و سرانجام نظر مختار این خواهد بود که چنانچه قائل شویم اعدام نیز مانند صلب، قسیم قتل است و قسیم شیء نمی‌تواند نفس شیء باشد، حکم مذکور را می‌توان به مورد اعدام نیز تعمیم داد و در حدود و تعزیرات به جز موارد عمدی به عدم اجرای حکم مجدد اعدام قائل شد.

کلیدواژه‌ها: سلب حیات، تجدید اعدام، قصاص، حدود، تعزیرات، سکوت قانون

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۳/۰۹/۲۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹٤/۰٦/۰۹.
۱ . نویسنده مسئول.

DOI: 10.22067/fiqh.v48i27.42507

مقدمه

نظام کیفری اسلام در مورد مجازات، نظام دوگانه‌ای ارائه کرده است؛ زیرا مجازات‌های اسلامی یا از لحاظ نوع، کیفیت و مقدار معین هستند مانند حدود، قصاص و دیات و یا معین نیستند مانند تعزیرات شرعی و حکومتی که به آن‌ها مجازات‌های نامعین می‌گویند. هرچند قانون مجازات اسلامی کشورمان اخیرا در پاره‌ای از موارد مورد اصلاح و بازبینی مجدد قرار گرفته است اما هنوز جای خالی بعضی از مباحث در این قانون به چشم می‌خورد. یکی از این موارد استثنایی حیات و زنده ماندن پس از اجرای کامل مجازات اعدام و تصدیق نماینده پزشکی قانونی مبنی بر پایان حیات فرد محکوم علیه می‌باشد که هر چند مورد بسیار نادری است اما دور از انتظار نیست. در ماده ۴۳۸ قانون مجازات اسلامی راجع به قصاص و زنده ماندن پس از اجرای این حکم چنین آمده است: «اگر پس از اجرای قصاص نفس قاتل زنده بماند حق قصاص برای ولی دم محفوظ است؛ لکن اگر وی را به گونه‌ای که جایز نیست، قصاص کرده باشد، در صورتی‌که قاتل آسیب ببیند مشروط به شرایط قصاص عضو از جمله عدم خوف تلف ولی دم، قاتل حق قصاص عضو او را دارد و حق قصاص نفس نیز برای ولی دم باقی است ولی قبل از اجرای قصاص نفس، قاتل باید حق خود را استیفا، مصالحه یا گذشت کند لکن اگر ولی دم نخواهد دوباره قصاص کند، قاتل حق قصاص او را ندارد. اگر قاتل برای فرار از قصاص نفس حاضر به گذشت، مصالحه و استیفا حق خود نشود با شکایت ولی دم از این امر، دادگاه مدت مناسبی را مشخص و به قاتل اعلام می‌کند تا ظرف مهلت مقرر نسبت به گذشت، مصالحه یا مطالبه قصاص عضو اقدام کند. در صورت عدم اقدام او در این مدت، ولی دم به تعزیر مقرر در قانون محکوم می‌شود و با مطالبه او قصاص نفس اجرا می‌گردد» به طور کلی ماهیت و چگونگی بازگشت حیات فرد اعدامی می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد که در نتیجه آن حکم به تجدید یا عدم تجدید اعدام نیز متفاوت خواهد شد:

۱. کسی که محکوم به اعدام می‌شود، اگر پس از اجرای حکم اعدام، سلب حیات رخ داد و متخصص مربوطه آن را تأیید کرد، حکم صادره در مورد محکوم‌علیه به طور کامل هم از لحاظ ماهوی و هم از لحاظ تشریفات اجرای حکم پایان یافته، و درستی اجرای مجازات فرد محکوم از سوی مسئولان قضایی ذی‌صلاح و نیز سلب قطعی حیات وی، به عنوان یکی از آثار اجرای حکم، از سوی پزشکی‌قانونی مربوطه و نیز برحسب ظاهر امر (اصالت ظهور)، تایید و قطعی شده است. حال اگر فرد به طور معجزه آسایی زنده شود، این یک حیات جدید به حساب می‌آید در حالی که حکم اعدام مربوط به حیات جدید نمی‌شود. حکم اعدام، مربوط به حیات قبلی بود که تمام و کمال اجرا شده و تحقق یافته است. این شخص، حیات جدیدی پیدا کرده و حکم قبلی را نمی‌توان در مورد وی اجرا کرد.

۲. اما اگر فردی اعدام شد ولی سلب حیات رخ نداد؛ در این مورد عدم سلب حیات ممکـن اسـت بـه دلایل عمدی و غیر عمدی باشد که مورد عمدی آن مانند امکان تبانی میان محکوم، مسئولان اجرای حکـم و یا پزشک مربوطه، و مورد غیر عمدی آن، می‌تواند ناشی از عدم رعایت تشریفات اجرای حکـم بـه دلیـل سهل‌انگاری و بی‌دقتی مسئولان مربوطه، مانند فرسودگی طناب و دیگر ابزارهای سالب حیات باشد. بدیهی است که در مورد اول به دلیل تبانی و عمدی بودن مساله باید حکم مجددا اجرا شود ولی در مورد دوم بایـد قائل به تفصیل شد؛ چنانچه اعدام را به معنای سلب حیات بدانیم به دلیل اینکه سلب حیات رخ نداده بایـد حکم مجددا اجرا شود اما چنانچه اعدام را قسیم قتل بدانیم و از آنجا که در حقوق کیفری نیز نوع مجازات، موضوعیت ندارد بلکه آنچه مهم است اهداف سازنده مجازات‌هاست نمی‌تـوان در صـحت اجـرای حکـم صادره تردید کرد یا قائل به ضرورت اجرای مجدد آن شد. زیرا در صورت اخیـر فـرد را محکـوم بـه تحمـل مجازات مضاعفی کرده‌ایم که در قبال آن جرم جدیدی واقع نشده است و مقصران می‌بایست تاوان بی‌دقتی خود را بپردازند. البته در مورد مجازات اعدام با طناب دار، آیین‌نامـه اجرایـی منسـجمی وجـود نـدارد و در بسیاری از موارد دیده می‌شود که نحوه اجرای این حکم متفاوت است. طبیعتا مدت زمـانی کـه از محکـوم سلب حیات می‌شود نیز مورد مهمی است. متأسفانه در قانون، راجع به اینکه نـوع طنـاب دار چگونـه بایـد باشد، مقرراتی وجود ندارد. فقط در ماده ١٦ آیین‌نامه پیش‌بینی شده است که مأموران اجرای حکم موظـف هستند پیش از اجرای حکم آلات و ادوات اجرای حکم را مورد بررسی قرار دهند که وسایل مزبور نباید بـه صورتی باشد که موجب شکنجه و یا مثله شدن محکوم شود. بنابراین هیچگونه مقررات شفافی وجود ندارد که درآن قید شده باشد که نوع طناب چگونه باید باشد. حکم به عدم تجدید مجازات اعـدام در مـوارد غیـر عمدی در باب حدود و تعزیرات بود اما در باب قصاص، با عنایت به اینکه قصاص مربوط بـه حـق النـاس است اگر به هر دلیلی (عمدی و غیر عمدی) متهم از چوبه دار، جان سالم بدر ببرد باید مـتهم در صـورت درخواست ولی دم و با رعایت شرایط مندرج در قانون مجددا اعدام گردد و دلیل این امر عـدم حصـول نتیجـه و رعایت شرط مماثلت در قصاص است.

۳. بازگشت حیات فرد اعدامی می‌تواند به واسطه پیشرفت علم و تکنولوژی و با استفاده از وسائل احیاء باشد، در این صورت چنانچه قائل به تفکیک میان دو مفهوم مجازات اعدام و مفهوم مرگ یـا سـلب حیـات دائمی شویم اکتفا به قدر متیقن کفایت می‌کند، همانطور که در مورد مجازات قطع ید سارق چنانکه پس از اجرای حکم مذکور انگشتان قطع شده وی توسط پزشکان متخصص به دست سارق پیوند شود در صـحت اجرای حکم و عدم ضرورت قطع مجدد انگشتان او هیچ تردیدی نبوده و نظر مشهور فقها و رویه عملی نیز موید همین مطلب است. با تفاصیل فوق پژوهش فوق می‌کوشـد بـه پرسـش‌های ذیـل پاسـخ گویـد؛ کـه

درصورت بازگشت حیات شخص اعدامی، آیا باید بین قصاص و سایر موارد اعدام مانند اعدام‌های حدی و تعزیری تفاوت قائل شد؟ چنانچه متهم در اجرای حکم اول اعـدام دچـار جراحـاتی شـده باشـد حکـم آن چگونه خواهد بود و جبران خسارات وارده بر عهده چه کسانی خواهد بود؟ آیا بین مجازات اعدام که هدف از آن قاعدتا باید مرگ یا همان سلب حیات باشد با مفهوم سلب حیات یا مرگ تفاوتی وجود دارد یا خیر؟

تجدید اعدام در مجازات قصاص

استدلال به آیات

۱. «وکتبنا علیهم فیها أنّ النفس بالنفس والعین بالعین والأنـف بـالأنف والأذن بـالأذن والسـنّ بالسـنّ والجروح قصاص...» (مائده: ۴۵)

«و بر ایشان مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابـل چشـم، و بینـی در مقابـل بینـی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در مقابل دندان می‌باشد و هر زخمی، قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد کفاره گناهان او محسوب می‌شود و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.»

سیاق آیه خصوصـاً با توجه به جمله «والجروح قصاص» می‌رساند که منظور، بیان حکـم قصـاص، در اقسام جنایات از قتل و بریدن و جرح می‌باشد، و معنای قصـاص نفـس و اعضـاء، قصـاص خـود نفـس و اعضاء است از حیث وجود و عدم و نقص و عیب حاصل از آن، نه قصاص به لحاظ انجام گرفتن فعـل بـه تنهایی و صرف نظر از نتیجه آن. به این معنا که مقابله میان دو نفس و دو عضو انجـام می‌گیـرد نـه میـان دو ازهاق و یا قطع شدن. بدین معنا که هر عضوی از مجنی علیه گرفته شود و نقص پیدا کند یا نفـس او گرفتـه شود، در عوض آن و به مناسبت همان، عضو یا نفس از جانی گرفته می‌شود تا در نفس یا عضو با هـم برابـر گردند. بر این پایه، در بحث قصاص عضو قصاص بدین لحاظ صورت نمی‌گیرد کـه چـون جـانی، مجنـی علیه را با قطع کردن عضو او آزار داده است، مجنی علیه نیز حق دارد او را با قطع کـردن عضـو مقـابلش آزار دهد بلکه قصاص به لحاظ خود عضو و نقص حاصل از قطع آن صورت می‌گیـرد. بنـابراین مـدلول آیـه آن است که مجنی علیه حق دارد جانی را ناقص العضو کند به گونه‌ای که اگر جانی دوبـاره آن عضـو را پیونـد بزند، مجنی علیه حق خواهد داشت دوباره آن را جدا کرده و او را ناقص العضو کند. زیرا خود عضو، متعلق حق مجنی علیه و خود نفس، متعلق حق اولیای دم است البته نه بدان معنا که مجنی علیه یا ولی دم مالـک آن عضو یا نفس باشد بلکه بدان معنا که آن‌ها مالک گرفتن آن عضو و ناقص کـردن جـانی و مالـک گـرفتن نفس و کشتن قاتل هستند. (هاشمی شاهرودی، ۳۲۳)

۲. «یا أیها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحرّ بالحرّ والعبد بالعبـد والأنثـی بـالأنثی ...

فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب أليم» (بقره: ۱۷۸) «ای اهل ایمـان، بـرای شـما حکـم قصـاص در مـورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، ... و کسی کـه از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت»

امام حسن عسکری (ع) در تفسیر این آیه مقصود از آن را مساوات در قصاص دانسته‌اند و اینکه قاتل به همان شیوه‌ای که او را کشته است، کشته شود. (حر عاملی، ۵۵/۱۹).

۳. «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا». (اسراء: ۳۳)

«و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق! و آن کس که مظلوم کشته شده، بـرای ولی‌اش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است»

بر اساس دو آیه فوق آنچه که در قصاص نفس مهم است همگونی و برابری در کمیت و کیفیـت میـان جنایت و کیفر آن است و از آنچه نهی شده اسراف در قتل و اینکه قاتل به همان شیوه‌ای که او را کشته است کشته شود. در قصاص نفس آنچه که وارد شده، حداقل قصـاص بـا شمشـیر اسـت. از مضـمون برخـی از روایات (کلینی، ۲۷۹/۷؛ حرعاملی، ۹۵/۱۹) که در تفسیر آیات فوق به کـار گرفتـه شـده اینطـور برداشـت می‌شود که مقابله به مثل در نوع کشتن نداریم زیرا در اکثر موارد نمی‌توان به مثل عمل قاتل انجام نمود؛ بـه دلیل اینکه واقف بودن به روش قتل و انجام به مثل آن که دقیقا مانند عمل قاتل باشد به نظر محال می‌رسد و در اجرای قصاص نفس نباید کاری کرد که جانی بیشتر از درد شمشیر چیز دیگری را تحمل کند، هـر چنـد قاتل به وضع بدتری مقتول را کشته باشد. بنابراین از تحلیل فوق می‌توان اینطور نتیجه گیری کرد که وقتی در باب مساوات در قتل باید به قدر متیقن که یک ضربه شمشیر و درد حاصل از آن است اکتفا نمود و نسبت به مازاد آن دلیلی وجود ندارد بنابراین در باب اعدام مجدد مساله خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد. اما با توجه به کثرت آیاتی که در باب قصاص دلالت بر مماثلت در ازهاق نفس و اینکه قصاص نفس، تحقق نمی‌یابـد مگر با کشته شدن جانی درست مانند کشته شدن مقتول و به واسطه آن، تردیـدی در اجـرای مجـدد اعـدام باقی نمی‌ماند.

استدلال به روایات

۱. خبر غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع): مردی مقداری از گوش مردی را بریـده بود، وقتی به امام علی (ع) شکایت شد ایشان جانی را قصاص کرد، آن گـاه مجنی‌علیـه مقـداری از گـوش جانی را که بریده شده بود، برداشت و به گوش خود چسباند و پس از مدتی گوشت آورد و خوب شد. سپس جانی به علی (ع) شکایت کرد. حضرت این دفعه او را قصاص کرد و فرمان داد دوباره گوش او را بریدنـد و دفن کردند، و فرمود: «إنما یکون القصاص من أجل الشین» (حر عاملی، ۱٤٠/۱۹)

فقها این مسأله را در فرع کسی که گوشش به قصاص بریده شده، آنگاه مجنیٔعلیه آن را بـه خـود پیونـد زده و خوب شده، مطرح کرده‌اند. ظاهر کلمات فقها جایز نبودن این پیوند است مگر از صـاحب آن اجـازه بگیرد، بلکه صاحب سرائر بر این مطلب ادعای اجماع و تـواتر روایـات کـرده اسـت (ابـن ادریـس حلـی، ۳۷۸/۳). صاحب ریاض گفته است: اگر شخصی نرمهٔ گوش شـخص دیگـر را ببـرد و جنایتکـار قصـاص شود، آن گاه مجنیٔعلیه نرمهٔ گوش قصاص شونده را بردارد و به محل نرمهٔ گوش خود پیونـد زنـد، جنایـت کننده می‌تواند آن را بکند (۵۲۸/۲) و دلیل آن است که مقتضـای حـق قصـاص، عـدم جـواز اسـت؛ زیـرا جنایت کننده آن عضو را از مجنیٔعلیه جدا کرده، و مجنیٔعلیه حق دارد مثل همان عضو را از بـدن جنایـت کننده جدا کند. بنابراین مماثلت اقتضا می‌کند که مجنیٔعلیه، بدون گوش باقی بماند همان گونه که جانی را بدون گوش گردانیده است.

۲. کسی که شخصی را بکشد چه با شیء کوچک چه بزرگ باید قصاص شـود (صـدوق، ١١٢/٤؛ حـر عاملی، ۵۲/۱۹).

۳. از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند که حضرت فرمود: کسی که مؤمنی را عمداً بکشد، به واسطه آن قتل کشته می‌شود مگر اینکه اولیای مقتول دیه را قبول کنند و قاتل هم به پرداخت دیه راضـی باشـد. (احسـائی، ٦١١/٣).

مسئولیت پرداخت دیه

در پاسخ به این سوال که در فرض مساله فوق نقش و مسئولیت مباشر قصاص به چه صـورت خواهـد بود و آیا دیه‌ای از اولیای دم یا بیت المال اخذ می‌شود یا خیر؟ روایتی بـا نـام روایـت ابـان وجـود دارد کـه روایات مطلقه فوق را مقید می‌سازد و مضمون آن به این صورت است که «مردی را که برادر مردی را کشـته بود، نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر او را به برادر تحویل و دستور داد که او را بکشد. آن مرد هم قاتل را زد تا حدی که فکر می‌کرد او را کشته است. او را به منزلش بردند و دیدند که رمقی دارد. معالجه‌اش کردند تـا آنکه خوب شد. چون از منزل بیرون آمد برادر مقتول او را گرفت و گفت: تو قاتل برادر منی و من حق دارم تو را بکشم. او به آن برادر گفت: تو یک بار مرا کشته‌ای. برادر قاتل را نزد عمـر آورد. عمـر دسـتور داد کـه او را بکشد. آن مرد از نزد عمر بیرون آمد، در حالی که او می‌گفت ای مردم به خـدا سـوگند او یکبـار مـرا کشـته است. او در بین راه با امیر المومنین برخورد کرد و گزارش جریان خود را به امام گفـت. حضـرت نـزد عمـر رفت و فرمود: حکم در این مورد چنین نیست. این شخص باید از برادر مقتول، اول آنچه با او کرده قصاص کند. پس از آن برادر او را در برابر برادرش بکشد. آن مرد هم دید اگر از او قصاص شود خودش خواهد مرد،

لذا عفو کرد و همدیگر را رهاکردند» (کلینی، ۳٦۰/۷؛ صدوق، ۱۲۸/٤؛ طوسی، تهذیب ۲۷۸/۱۰؛ حر عاملی، ۹٤/۱۹).

مناقشه در روایت ابان

محقق حلی (شرایع الاسلام، ۱۰۰٦/٤) در ذیل روایت می‌فرماید روایت دو اشکال دارد: اول ضعف سند ابان بن عثمان است که کشی می‌گوید او از فرقه ناووسیه است (رجال الکشی، ۳٥۲/۱) که انحراف اعتقادی دارند. دوم ارسال روایت یعنی روایت ابان بر اساس نقل کلینی از دو جهت مرسله است، هم قبل از ابان و هم بعد از آن. پس روایت قابل اطمینان نیست. (مقتدایی، ۸۹) اما اشکال دیگر اشکال دلالتی است که صاحب جواهر مطرح کرده و آن این است که حدیث از باب «قضیه فی واقعه» است، یعنی مورد روایت یک حادثه شخصی و بخصوص است که قابل تعمیم نیست (صاحب جواهر، ۳٤۱/٤۲) عده‌ای در رد مناقشه در روایت ابان گفته‌اند که در مورد ضعف سند: ۱- معلوم نیست ابان از ناووسیه باشد بلکه محقق اردبیلی می‌فرماید ابان از قادسیه بوده (۳۲۳/۹) و به اشتباه ناووسیه خوانده شده است.۲- به فرض که از ناووسیه باشد گرچه از نظر اعتقادی فاسد است اما آنچنان که گفته شده ثقه است لذا از چنین روایتی تعبیر به موثقه می‌شود. (مقتدایی، همان، ۸۹) ۳ -از قدما ابن حمزه (٤۳۸) و مهم‌تر ابن ادریس که خبر واحد مجرد را حجت نمی‌داند به مضمون روایت فتوی داده‌اند (٤۰٦/۳)

در بررسی ارسال سند گفته شده مرسله بودن را نمی‌توان پذیرفت زیرا در نقل کلینی تا ابان ارسال وجود ندارد و در نقل شیخ طوسی (النهایه، ۷۷٤) سند متصل به ابان است و شیخ صدوق نیز به صورت متصل تا ابان نقل می‌کند. پس سند روایت هر چند تا ابان متصل است اما به دلیل اینکه بعد از آن مرسله است ارسال روایت مسلم تلقی می‌شود. (مقتدایی، همان) در پاسخ اشکال دلالتی نیز می‌توان گفت امام معصوم در مقام بیان کلیه خصوصیات واقعه زمان حضرت علی (ع) بوده بنابراین قضیه از شخصیه بودن خارج و به صورت قضیه حقیقیه قابل تعمیم در می‌آید (فقه الصادق، ۲٦ /۱۳۹).

طرح و بررسی اقوال موجود در مسأله

همه فقها قائل به تجدید حکم اعدام شده‌اند اما درباره قصاص جانی از ولی دم و پرداخت دیه اختلاف نظر دارند که در ذیل به طرح دلیل و چگونگی استدلال ایشان پرداخته می‌شود.

۱. عده‌ای از فقها با توجه به اینکه ارسال روایت ابان را مسلم فرض کرده‌اند، قائل‌اند چنین حکمی که قصاص دوباره قاتل مشروط به قصاص جرح ولی دم توسط قاتل باشد، با یک روایت مرسله ثابت نمی‌شود. به همین دلیل، محقق (محقق حلی، ۱۰۰٦/٤) می‌فرماید «فالاقرب» (مقتدایی، همان، ۸۹) ایشان قائل به

قول به تفصیل هستند که اگر ضربات وارده از ناحیه ولی دم برای قصاص «مما یجوز به القصاص» بود؛ یعنی با آلت کند یا در اثر کتک زدن نبوده است بدون اینکه قاتل مستحق قصاص ضربات وارده بر خود باشد ولی دم می‌تواند مجددا قاتل را قصاص کند به دلیل اینکه ولی دم مستحق کشتن او بوده و جرحی که ایجاد شده مباح است؛ زیرا با وسیله‌ای مباح آن را ایجاد کرده و آنچه که مباح باشد ضمانی در پی ندارد. (حر عاملی، ۹٤/۱۹) و اگر ضربات وارده بر قاتل از ناحیه ولی دم برای قصاص «مما لا یجوز» باشد مثلا با شیء کند و یا کتک زدن که عادتا منجر به قتل نمی‌شود، در این صورت اگر قاتل بمیرد ولی دم گر چه معصیت کرده است اما بابت ضربات وارده بر قاتل مجازات نمی‌شود و اگر اتفاقا قاتل زنده ماند در این صورت برای اجرای مجدد قصاص ولی دم باید ابتدا قصاص جرح شود و بعد اگر خواست قاتل را دوباره قصاص کند.

۲. فاضل لنکرانی وجهی برای پرداخت دیه قائل نشده است و به نظر ایشان حلق آویزی اول دیه‌ای ندارد و دلیل آن را اینگونه بیان می‌دارند که حلق آویزی اول به اذن حاکم بوده و نیز با وسیله‌ای مجاز انجام گرفته است. (جامع المسائل، ۵۳٦/۱).

از منظر نگارنده آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که چنانچه ضربه «مما یجوز به القصاص» باشد و مسامحه‌ای در کار نباشد اما جانی کشته نشود نهایتا می‌توان گفت چون عمدی نبوده قصاص ندارد اما مستوجب دیه است. از طرفی در این فرض قاعده مماثلت در قصاص رعایت نشده است چون جانی تنها شخص را کشته است اما مجازات او جرح (در صورت مجروح شدن او در قصاص اول) به علاوه قتل است و این اضافه و تعدی محسوب می‌شود و مباشر ضامن است و هر چند تکلیفا معذور بوده باشد باز هم مسئول پرداخت دیه می‌باشد و احتیاط آن است که دیه آن از بیت المال پرداخت گردد. البته این پرداخت دیه از بیت المال با شرطی همراه است و آن اینکه حکم توسط قاضی و ماموران او اجرا شده باشد و در اجرای حکم عمدا کوتاهی نشده باشد. بنابراین در بحث قصاص به دلیل رعایت شرط مماثلت و به دلیل اینکه حق قصاص در زمره حق الناس می‌باشد، در صورت درخواست ولی دم حق تکرار قصاص برای اولیای دم ثابت است، اگرچه حق عفو یا دریافت دیه از قاتل نیز ثابت است. و جراحاتی نیز که در اثر قصاص ناقص برای جانی پیدا شده، جراحاتی بوده که داخل در قصاص و نتیجه آن به حساب نیامده و از این نظر جانی، مجنی علیه محسوب شده و حق قصاص یا دریافت دیه را خواهد داشت.

تجدید اعدام در مجازات‌های حدود و تعزیرات

حدود

اهم انواع مجازات‌های سالب حیات را در حدود می‌توان به صورت زیر طبقه بندی نمود:

۱- قتل با شمشیر در زنای با محارم، زنای به عنف، زنای غیرمسلمان با زن مسلمان، محاربه، ارتـداد و تکرار جرایم؛

۲-رجم در زنای محصنه و لواط در موارد خاص؛

۳-انداختن از کوه به پایین با دست‌ها و پاهای بسته در لواط؛

٤-آتش زدن مجرم در لواط؛

٥-خراب کردن دیوار بر روی مجرم در لواط؛

٦-به صلیب کشیدن در جرم محاربه. (لنگرودی، ٤٤٧/١)

۱. قتل با شمشیر

قتل به عنوان مجازات زنای با محارم در روایات مطرح نشده است. آنچه در روایات بـه آن حکـم شـده است تنها یک ضربت با شمشیر برگردن مرتکب جرم است که در صورت عدم قتل بـه حـبس ابـد محکـوم می‌گردد. (حر عاملی، ۳۸۵/۱۸-۳۸۷) در عین حال هیچ فقیهی به مدلول این روایـات فتـوا نـداده اسـت. (صاحب جواهر، ۳۰۹/٤۱-۳۱۱، خوئی، ۱۸۸/۱) دلیل این امر لازم عادی بودن ضربت به وسیله شمشیر را با قتل دانسته‌اند که چنین شخصی دیگر زنده نمی‌مانـد. (خوانسـاری، ٢٤/٧؛ صـاحب جـواهر، ٣١١/٤١) گرچه بعضی از فقها به چنین حکمی اعتراض کرده‌اند و احتیـاط را در یـک بـار زدن بـا شمشـیر بـر گـردن شخص محکوم مطلقا دانسته‌اند و این تعبیر مستلزم کشتن نیست. (طباطبائی، ٤٦٥/٢)

در مورد زنای به عنف، روایات موجود در منابع روایی شیعه بر دو دسته‌اند. برخی از روایات دلالت بـر یکبار ضربت با شمشیر بر گردن مکره دارند (حر عاملی، ۳۸۱/۱۸-۳۸۲) و در برخی دیگر از ایـن روایـات تصریح به قتل شده است. (همان) ولی فقهای شیعه همانند مورد سابق، ضربت شمشیر را بـه معنـای قتـل مکره گرفته‌اند و روایات دال بر قتل را نیز مفسر و مخصص روایات دال بر ضربت با شمشیر دانسته‌اند و بـر این مطلب نیز اجماع دارند. (صاحب جواهر، ٣١٥/٤١) در عین حال برخی از فقها صرفا ضربت با شمشیر را مورد حکم قرار داده و نامی از قتل نبرده‌اند. (مفید، ۷۷۸)

۲. رجم

در رجم که مجازات زنای زن و مرد محصن است؛ در مورد فرار محکوم در هنگام انجام حکم، چنانچه زنا به وسیله اقرار ثابت شده باشد، دو نظریه وجود دارد؛ نظریه اول این اسـت کـه شـخص محکـوم مطلقـا برگردانده نمی‌شود، چه هنگام رجم سنگی به وی اصابت کرده باشد یا خیر و این قول مشـهور فقهـا اسـت. (محقق حلی، ١٥٦/٤؛ شهید ثانی، ١٦٥؛ شیخ مفید، ۷۷۵؛ خمینی، ٤٦٦/٢) نظریه دیگر این است که در صورت اقرار و شروع اجرای رجم، اگر شخص محکوم مورد اصابت واقع شده باشـد فـرار بعـد از اصـابت

موجب سقوط مجازات رجم خواهد شد. (طوسی، النهایه ۷۰۰؛ خوئی، ۲۱۸/۱– ۲۱۹) اگرچه قول مشهور مخالف با استصحاب ثبوت رجم می‌باشد که به وسیله اقرار شخص ثابت شده است، ولی با قواعد مربوط به حدود، نظیر مبنی بودن حدود بر تسامح و لزوم احتیاط در دماء و درء حدود به سبب عروض شبهات موافق خواهد بود به دلیل اینکه فرار به منزله رجوع از اقرار است و با رجوع از اقرار شبهه به وجود آمده که موجب دفع حد است و در خونریزی باید احتیاط کرد. بنابراین قول مشهور موجه و موافق با قواعد حدود است.

۳. مجازات‌های مربوط به لواط

در مورد مجازات لواط آنچه در روایات مورد تصریح واقع شده است عبارت است از: ۱- ضربت با شمشیر، ۲-انداختن از کوه به پائین، ۳- آتش زدن، ٤- رجم؛ ولی آنچه در کتب فقهی شیعه وارد شده بیش از موارد فوق است لذا خوئی با مراعات احتیاط و اکتفا به موضع یقین، به موارد چهار گانه منصوصه در روایات اکتفا کرده است. (خوئی، ۲۳٤/۱)

٤. به صلیب کشیدن

در کیفیت نحوه به صلب کشیدن محارب بین فقها اختلاف نظر وجود دارد و این اختلاف نظر مبنایی است و شاید از این جهت باشد که به دار کشیدن، مطلقا، مستلزم کشتن نیست و در عموم داخل نمی‌شود. بدین صورت کسانی که قائل به تخییر هستند، معتقدند که شخص محارب باید در حالی که زنده است به صلیب آویخته شود؛ زیرا صلب در آیه شریفه (مائده/۳۳) قسیم قتل است و قسیم شیء نمی‌تواند نفس شیء باشد. حال اگر او را به قتل برسانیم و سپس مصلوب کنیم این در اصل همان مجازات قتل خواهد بود نه صلب، بنابراین لازم است در صورت انتخاب مجازات صلب محارب زنده مصلوب گردد. (مفید، ۸۰٤؛ ابن ادریس حلی، ۵۰۸/۳– ۵۰۹) اما کسانی که قائل به ترتیب هستند چون صلب را قسیم قتل نمی‌دانند در کشته به دار آویختن محارب مانعی نمی‌بینند و قائل به جواز صلب وی به صورت مقتول هستند. (طوسی، المبسوط، ٤۸/۸، الخلاف، ٤۷۹/۲) بنا بر قول مشهور شخص مصلوب سه روز در بالای دار می‌ماند (محقق حلی، ۱۸۲/٤؛ خوانساری، ۱٦۹/۷؛ طوسی، المبسوط، ٤۸/۸؛ الخلاف، ٤۷۹/۲) اما در اینکه بنابر قول به لزوم زنده به دار آویختن محارب، آیا لازم است که وی در بالای دار جان بسپارد یا اگر سه روز گذشت و وی زنده ماند رها می‌شود، نظریات مختلفی مطرح است: گروهی معتقدند در صورتی که در سه روز مزبور به هلاکت نرسید و زنده ماند او را رها می‌کنیم (خمینی، ٤۹۳/۲؛ خوانساری، ۱۷۰/۷) زیرا کشتن بعد از صلب مجازات زایدی است که اصل برائت نسبت به آن جاری است. عده‌ای معتقدند در صورتی که به هلاکت نرسید او را پس از سه روز از مصلوبیت خارج می‌کنیم و به قتل می‌رسانیم (شهید

ثانی، ۴۵۰/۲؛ فاضل هندی، ۲۵۲/۲) زیرا چنین فردی خطرناک بوده و اهل محاربه با خدا و جامعه اسلامی است و هدف از صلب وی نیز این بوده که با وضع شدیدتری کشته شود نه اینکه هدف این باشد که پس از سه روز صلب آزاد گردد.

تعزیرات

با بررسی کتب فقهی می‌توان مواردی را یافت که در مجازات جرم تعزیری، بر اساس مصلحت فرد یا جامعه، دفع افساد فی الارض و نهی از منکر، قتل پیش‌بینی شده، گرچه خود فقها هنگامی که پیرامون تعزیر به صورت مستقل صحبت کرده‌اند آن را دون الحد گرفته‌اند.

۱. صاحب کتاب جواهر الفقه معتقد است: «خون متنبی -کسی که ادعای نبوت می‌کند- حلال است» (ابن براج، ۷٤۷)

۲. فقها معتقدند «مسلمان جادوگر محکوم به قتل می‌شود» (صاحب جواهر، ٤٤۲/٤۱؛ خوئی، ۲٦٦/۱)

۳. شهید ثانی در شرح لمعه با عنوان کردن ارتداد در بحث عقوبات متفرقه، ارتداد را از جرایم حدی ندانسته و در عین حال مجازات قتل را برای آن در نظر گرفته است. (۳۳۷/۹)

٤. تکرار جرایم در وطی بهیمه (خمینی، ٦۲٦/۲)، اکل ربا و خوردن چیزهای حرام (طوسی، النهایه، ۷۱۳) اما تکراری که در مرحله سوم یا چهارم در قوانین مدنی ایران مستوجب قتل فاعل می‌گردد، محدود به جرایم حدی است و شامل جرایم تعزیری نمی‌گردد. (شمس ناتری، ۱۵۷)

۵. مجازات اعدام به عنوان حکم حکومتی برای جرائمی که لطمات جدی به امنیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور می‌زنند. در احکام حکومتی در بسیاری از موارد قانون گذار فعل ارتکابی را در حکم محاربه یا افساد فی الارض می‌داند و صدور حکم اعدام را از این باب می‌داند. به نظر می‌رسد قانون گذار با این انشا به دنبال این بوده که با آراء فقها و «التعزیر دون الحد» مخالفتی را اظهار ننماید. بنابراین حکم تجدید اعدام را در این موارد می‌توان به حکم به صلب کشیدن در مجازات محاربه ملحق نمود.

بررسی ادله مخالفان و موافقان

ادله مخالفان

۱. قاعده درء

یکی از مهم‌ترین دلایلی که مخالفان به آن استدلال می‌کنند قاعده درء است و بر اساس آن اجرای کیفر دوباره را ساقط می‌دانند و معتقدند «حد یکبار اجرا شده است و اعدام دوم حد دیگری است. و زنده شدن

دوباره متهم، متافیزیک و خارج از طبیعت بوده و در صورت شک که آیا کیفر مجدد جاری شود یا نه، باید گفت بر اساس قاعده درء کیفر ساقط است.»(موسوی بجنوردی، ١٦١)

نقد و بررسی: به منظور واکاوی درستی ادعای ایشان باید دید مجرای قاعده درء علاوه بر حدود شامل تعزیرات هم می‌شود یا خیر؟ بنابراین چنانچه مفاد قاعده درء و اصل تفسیر به نفع متهم یا اصل برائت را امر واحدی بدانیم، طبعا قاعده درء در سرتاسر حقوق جزا قابل اجرا خواهد بود، اما چنانچه مضمون قاعده و اصول مزبور را متفاوت بدانیم مساله جواز یا عدم جواز قاعده در جرایم بازدارنده مطرح خواهد شد. در بحث مورد نظر سه احتمال وجود دارد؛

احتمال اول این است که تعزیرات را مشمول عنوان حد بدانیم، زیرا حد در بسیاری از روایات به مطلق مجازات گفته شده است. (عوده، ٢١٦/١؛ بجنوردی، ١٦١؛ صاحب جواهر، ٢٥٦/٤١؛ شیرازی، ٢٠٥/١٠١) و احتمال دوم اینکه تعزیرات مشمول حد نباشد، زیرا در روایات دیگری حد در مقابل تعزیر قرار گرفته است (موسوی اردبیلی، ٥٣) و در این میان احتمال سومی نیز وجود دارد؛ بدین معنا که میان جرایم تعزیری منصوص از جانب شرع مانند وطی بهایم و دیگر جرایمی که جنبه حکومتی یا بازدارنده دارد مانند قاچاق مواد مخدر تفاوت قایل شویم و احکام مربوط به حدود را فقط در جرایم تعزیری منصوص بپذیریم.

قول مختار در این مسأله این است که تفکیک میان دیگر جرایم و جرایمی که مجازات‌های بازدارنده دارند توجیه‌پذیرتر به نظر می‌رسد با این تفصیل که چنانچه در جرایم بازدارنده مانند قاچاق مواد مخدر، جرایم امنیتی و ... قائل به جریان قاعده درء شویم اثبات جرایم با دشواری بیش از حدی روبرو خواهد شد. اما مسأله مورد نظر در مانحن‌فیه بر طبق نظر امام خمینی از باب مفسد فی الارض است و در مجرای قاعده درء در حدود اختلافی وجود ندارد.

٢. استحقاق مجازات اعدام مفسد فی الارض

شیخ طوسی و بعضی دیگر از فقها در اجرای کیفرهای چهارگانه برای مفسد فی الارض قائل به ترتیب هستند به این نحو که قائل‌اند تنها آن مفسد و محاربی اعدام می‌شود که مرتکب قتل نفس شده باشد و حقیقت تخییر مطلق در بین کیفرهای چهارگانه برای هر محارب و مفسدی ثابت نیست بلکه به تناسب شدت و ضعف جرم ارتکابی، یکی از آن‌ها اختیار می‌شود (طوسی، تهذیب، ٢٤/١٠) بنابراین بر طبق نظر ایشان ممکن است این ایراد وارد شود که: در صورت پذیرش اصل مجازات اعدام برای مفسد فی الارض، پذیرش این مطلب که اعدام هر مفسدی جایز باشد مورد اختلاف است که در میان مشهور و بلکه اشهر، حکم به عدم جواز اعدام است. بنابراین در مورد اخیر به طریق اولی این مسئله مورد خدشه خواهد بود به

دلیل اینکه در مورد مجرم فوق اصل صدور حکم اعدام برای چنین مجرمی مورد تردید بوده و با وجـود ایـن حکم در مورد وی با انجام تمام مراحل انجام شده و ساقط شده است بنابراین اجرای حکـم جدیـد بـرای او وجه شرعی ندارد.

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد مستند این نظریه، آیه کریمه ۳۲ سوره مائده است که می‌فرمایـد: «انمـا جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الأرض فسادا أن یقتلوا أو یصلبوا اوتقطع أیدیهم وأرجلهم من خلافاً و ینفوا من الأرض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم» این آیه نسبت به افـرادی که در زمین فساد می‌کنند ولی محارب نیسـتند سـاکت اسـت. از آیـه کریمـه اسـتفاده می‌شـود کـه حکـم مجازات‌های مزبور بر اساس محاربه و فساد در روی زمین می‌باشد و فساد در زمین که مجوز اعدامی است که در سوره مبارکه مائده آمده، نمی‌تواند منشاء موارد گسترده در قرآن کریم گردد بلکه مواردی کـه فسـاد در زمین مجوز قتل است عبارت‌اند از: ایجاد نا امنی نسـبت بـه نفـوس و اعـراض و امـوال مـردم و مبـارزه بـا حکومت اسلامی به منظور براندازی یا تضـعیف حکومـت و جلـوگیری از اجـرای احکـام مقـدس اسـلام (امامی کاشانی، ۱۵- ۱۶) بنابراین با توجه به این نظر نمی‌توان عمل قاچاقچی را از باب افسـاد فـی الارض مستوجب اعدام دانست. برخلاف نظر گروهی که معتقدندکه فساد عبارتست از هر چیزی کـه از اعتـدال و استقامت خارج شود و منظور از افساد فی الارض هر کاری است که خدا از آن نهی فرموده باشد. بنـابراین افساد فی الارض شامل هر مفسده اجتماعی می‌شود. (حبیب زاده، ۶۱-۶۷) در استفتاء امام خمینی معیار، توزیع وسیع و ابتلاء عده زیاد آمده است (ساکی، ۱۹۷) و در استفتاء دیگری که از مقام رهبری شـده اسـت ایشان اجازه نفی بلد در حبس را برای قاچاقچیان مواد مخدر داده‌اند که مسـلما نفـی بلـد یکـی از اطـراف تخییر در مجازات محاربه و افساد فی الارض است. (حسینی خامنه‌ای، ۲۳۷) از لابه‌لای کلمات فقهـا در خصوص صدق عنوان مفسد فی الأرض به دو عنصر مهم یعنی تکرار جرم و سرایت آثار سوء به بیش از سه نفر، بر حسب میزان قاچاق مواد مخدر یا دفعات ارتکاب جـرم قاچـاق بـر می‌خـوریم کـه فـرد قاچـاقچی مشمول حد مفسد فی الأرض شده و مستحق مجازات اعدام می‌شود. (سلمانپور، ۳۵/ ۱۴۹)

بنابراین مجازات قاچاقچیان در حکم مفسد فی‌الارض است و به مجازات محارب محکوم می‌شـوند و در این صورت از باب اجرای حد محکوم به اعدام شده و حکم اعدام از طریق چوبه دار عملی می‌شود. بـر طبق ماده ۱۹۵ قانون مجازات اسلامی و با توجه به فتوای امام خمینی در صورت زنده ماندن محارب بعداز سه روز، کشتن او مجاز نیست (خمینی، ۴۹۳/۲) آئین نامه ۲۶ اجرای احکـام اعـدام، رجـم و صـلب نیـز مقرر می‌دارد «پس از انقضای سه روز او را از چوبه دار پایین می‌آورند و اگر فوت کرده باشد پـس از انجـام مراسم مذهبی دفن و الا رها می‌کنند» بنابراین چنانچه قائل شویم اعدام نیز مانند صلب قسیم قتـل اسـت و

قسیم شیء نمی‌تواند نفس شیء باشد، حکم مذکور را می‌توان به مورد اعدام نیز تعمیم داد.

۳. تعمیم حکم فرار از مجازات رجم به مسئله مواد مخدر

دلیل دیگر مخالفان تجدید اعدام این است که در اعدام‌های تعزیری که اساساً مجازات اعدام در آن را حکومت تعیین می‌کند نه شرع، حق فرار از مجازات در مورد مجازات رجم، درباره مجازات‌های دیگر هم با تنقیح مناط و تعمیم ملاک قابل استناد است. (باقی، حق زنده ماندن و منع شرعی اعدام مجدد، ۲۹۷۲۸) وجه تعمیم حکم فرار محکوم به رجم با مسأله مورد بحث ما این است که در این مسأله شخص مجرم هیچ‌گونه تلاشی برای فرار از صحنه مجازات انجام نمی‌دهد و این عمل به خودی خود انجام می‌گیرد و حیات شخص بدون هیچ‌گونه تلاش وی بر می‌گردد، بنابراین به طریق اولی می‌بایست حکم تجدید اعدام در مورد وی عملی نباشد. (همان)

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد استدلال فوق از چند جهت مورد خدشه است؛ زیرا اولا اولویتی وجود ندارد به دلیل اینکه معیار و ملاک حکم مشخص نیست و اولویت در جایی است که همان ملاک به نحو شدیدتری وجود داشته باشد ثانیا به فرض وجود اولویت تنها به موارد اقرار قابل تسری است و از آنجا که فرار از معرکه اجرای رجم می‌تواند نوعی رجوع از اقرار تلقی گردد، همان گونه که رجوع از اقرار مسقط حد رجم است، فرار هم مسقط خواهد بود، حال یا بدین سبب که فرار حود دلالت بر رجوع می‌کند و در واقع شارع مقدس فرار متهم را مترادف انکار پس از اقرار قرار داده و به جهت عدم وجود دلیل، تکرار مجازات را مردود دانسته است و یا اینکه موجب ایجاد شبهه رجوع می‌باشد و حدود به وسیله شبهات درء و منع می‌شوند و یا اینکه فرار می‌تواند دلالت بر توبه شخص کند و توبه یکی از عوامل مسقط حد با نظر حاکم است. و ثالثا این احتمال وجود دارد که تلاش عمدی مقر در فرار از مجازات در سقوط مجازات دخیل باشد زیرا این تلاش عمدی وی با اقرار اولیه او منافات دارد و از این رو به هیچ‌وجه قابل تسری به موارد غیر عمدی نیست. رابعا احتمال اختصاص این حکم به رجم بسیار زیاد است خصوصا با ملاحظه روایات مربوط به حد زنا و خصوصا رجم که نشان می‌دهد اساسا شارع، با سخت‌گیری‌های متعدد در نحوه اثبات این جرایم، گویا نمی‌خواهد این حکم به اجرا گذارده شود و بیشتر هدف او انذاری بوده است.

٤. سکوت قانون و تفسیر آن به نفع متهم

از آنجایی که در قوانین کشور حکم صریحی درباره زنده ماندن متهم پس از اجرای حکم اعدام در حدود و تعزیرات وجود ندارد این امکان وجود دارد اصل بر این گذاشته شود که مقنن در این خصوص قانون‌گذاری نکرده، یعنی اصل بر عدم است و با تکیه بر اصل تفسیر قانون به نفع متهم و مهم‌تر از آن اصل تفسیر مضیق به نفع متهم، در این مورد حکم اجرا شده تلقی می‌گردد. اصل تفسیر مضیق ریشه در اصل

تفسیر به نفع متهم دارد و اصل اخیر نیز ریشه در قاعده قانونی بودن جرم و مجازات و ایـن قاعـده ریشـه در اصل برائت و اصل برائت مبتنی بر قاعده قبح عقاب بلابیان است. بنابراین در این موارد که انطباق قانون بـر فرد متهم مشکوک است و نوعی شبهه موضوعیه تحقق می‌یابد به اجماع فقها رفتار کرده (انصاری، ۱۱۹/۲) و به اصل برائت عمل می‌شود (فیض، ۱۶۱) از قاعده فوق الذکر این نتیجه حاصل می‌شود که تفسیر قـانون جزا باید حتی المقدور محدود و مضیق باشد، به نحوی که اصولا برای متهم مفیـد و ملاطفـت آمیـز واقـع گردد. (علی آبادی، ۴۶/۱- ۴۷)

نقد و بررسی: با اندکی تأمل می‌توان به این نتیجه رسید که سکوت قانون تا آنجـایی نیسـت کـه نتـوان حکم قضیه را از آن استخراج کرد. اگر چه در این جا، نصی قانونی وجود ندارد تا قاضی به تفسیر عبارات آن بپردازد، ولی چه بسا بتوان با استفاده از فنون تفسیری از همین سکوت قانون‌گذار نیز پـی بـه مـراد وی بـرد، چنان‌که می‌دانیم؛ عدم بیان در مقام بیان، دلالت بر بیان عدم دارد؛ یعنی، اگر فرضاً مقنن در مقام احصـای شروط و قیود امری باشد سکوت وی در مورد برخی از شروط به معنای نفی آن‌هاست چه اینکه مـاده ٤٣٨ قانون جدید مجازات اسلامی در مورد قصاص نفس مقرر داشته «اگر پس از اجـرای قصـاص نفـس، قاتـل زنده بماند، حق قصاص برای ولی دم محفوظ است». از این ماده و حصر موردی که درباره «قصاص نفس» به عنوان تنها مجازات سالب حیات با وجود مدعی خصوصـی کـه در آن وجـود دارد و مقابلـه آن بـا سـایر مجازات‌های سالب حیات، می‌توان به این مسأله پی برد که از نظر قانون‌گـذار تکـرار مجازات‌هـای سـالب حیات درباره سایر مجازات‌های مشابه نیز در صورت زنده مانـدن فـرد جـایز نیسـت و دلیـل آن را می‌تـوان اینگونه قلمداد کرد که قانون‌گذار در مقام بیان بوده و در صورت لزوم و اراده می‌توانسته این حکم را در موارد دیگر یا به طور کلی درباره تمامی مجازات‌های سالب حیات تعمیم دهد و موضوع نیـز از نظـر قانون‌گـذار چندان نادر و دور از انتظار نبوده است تا حکم آن را در تمامی موارد مسکوت بگذارد. بنابراین عدم تصریح به تکرار مجازات اعدام در سایر موارد را می‌توان قرینه‌ای بر عدم اراده قانون‌گذار بر صدور مجوز برای تکرار آن دانست. این برداشت با اصل تفسیر مضیق به نفع متهم در قوانین کیفری نیز سازگارتر است.

۵. دلالت صیغه امر

در بحث پیوند عضو گوش قطع شده از سوی مجنی‌علیه بعد از قصاص جانی به نظر می‌رسد کـه ادلـهٔ ثبوت حق قصاص هر چند مقتضی جواز بریدن عضو از مجنی علیه است، ولـی مقتضـی ایـن نیسـت کـه جانی به صورت مطلق بتواند از پیوند مجنی‌علیه جلوگیری کند؛ زیرا جنایت صورت‌هایی دارد: گاه جنایـت علت تامه است که مجنی‌علیه تا ابد بدون این عضو باشد و گاهی جنایت علت تامه نیست. در صورتی کـه جنایت علت تامه باشد و مجنیٔ‌علیه بدون گوش شود، می‌تواند به مقتضای ادلهٔ قصـاص، همـان کـار را بـا

جانی انجام دهد تا مثل هم شوند. اما در این میان عـده‌ای کـه قائـل بـه مشـروعیت ایـن پیونـد شـده‌اند و معتقدند که منشاء حکم قصاص، جدا شدن گوش مجنی‌علیه بوده که اینکار صورت گرفته و امر به قصاص از سوی شارع دلالت بر تکرار[۱] ندارد و با انجام یکباره آن، امتثال امر شده است. و قصاص بر مدار حـدوث نقص و عیب می‌چرخد نه بر پایه فعلیت آن. (میر هاشمی، ۴۴/۹۷) لذا می‌توان این مورد را از بـاب تنقـیح مناط و الغای خصوصیت به مورد زنده ماندن جانی پس از اجرای حکم اعدام تعمیم داد که در مسئله مورد بحث نیز انجام طبیعت و ذات مأموربه که اجرای حکم اعدام است مد نظـر بـوده و چیـزی ورای آن مـورد طلب نبوده است.

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد که سخن فوق مربوط به جایی است که مأمور به حداقل یک بـار انجـام شده باشد نه در جایی که تحقق آن مشکوک است و یا جایی که قطعا می دانیم تحقق نیافتـه، ایـن احتمـال جدی است که آنچه مأمور به بوده نه صرف اجرای حکم، بلکه قتل وی بوده اسـت؛ و قتـل، سـلب حیـات دائمی است؛ در حالی که این امر در مورد وی تحقق نیافته است. اما چنانچه قائل شویم که اجـرای حکـم اعدام فقط طریقی جهت سلب حیات محکوم بوده است و این طریق ممکن است در همه مـوارد منـتج بـه سلب حیات دائم مجرم نشود بتوان مشروعیت پیوند عضو قطع شده از جانب جانی را از باب تنقیح مناط و الغای خصوصیت به مورد اخیر نیز تعمیم داد.

ادله موافقان

۱. استفتائات علما

اکثر فقها قائل به این مطلب هستند که چنانچه پس از اعدام و حلق آویز کردن مجرم، وی زنده بمانـد، باید دوباره اعدام شود. (بهجت، ٤٧٥/٤؛ صانعی، ٨٧) فاضل لنکرانی می‌نویسد: در زنای محصنه‌ای کـه شخص اقرار به آن کرده و محکوم به رجم شده است، اگر بعد از اجرای حکم، معلوم شود که شخص هنـوز زنده است، باید مجدداً او را سنگسار کنند تا بمیرد. (٤٣٦/٢، س ١٦١) مکارم شیرازی عنوان کرده است که دلیلی بر سقوط اعدام وجود ندارد، ولی خساراتی که در نخستین اجرای حکم اعدام بر آن شخص وارد شده باید به نظر کارشناسان تعیین و از بیت‌المال به ورثه او پرداخت شود و اگر نحوه اجرا به صورت ناقص بر اثر سهل‌انگاری انجام شده خسارت‌ها را باید مجریان بپردازنـد (مکـارم شـیرازی، ٣٦٩/٣، س ٩٤٨) صـافی گلپایگانی معتقد است؛ در صورتی که بعد از اعدام در مجرم علائمی حیات دیده شود و با مـداوا سـلامت

۱ در اصول فقه اختلاف است در اینکه آیا امر، افاده «مره» می‌کند یا افاده «تکرار» یا اینکه به‌خودی‌خود بر هیچ‌یک از این دو، دلالـت و اشـعار ندارد؟ نظر مشهور این است که دلالت بر هیچ‌یک ندارد اما از آنجا که طبیعت، با یک بار انجام دادن عمل محقق می‌شود پـس امـر، اطاعـت شده و اگر بیش از آن از مکلف خواسته شده باشد باید قید شود و از این رو یک بار انجام عمل کفایت می‌کنـد و تکـرار آن نیـاز بـه دلیـل دارد. (آخوند خراسانی، ۷۸)

خود را بازیابد، ظاهراً حکم اجرای حد و قصاص به قوت خود باقی است. (۲/ ٣٦٢ - ٣٦٣، س ۲۱۳۵)، اما اخیرا دفتر استفتائات ایشان اعلام نمود: مسئله‌ای که در کتاب جامع الأحکام جلد دوم است ارتباطی به موضوع مذکور ندارد و معظم‌له نسبت به این مسئله نظر دیگری دارند (صافی گلپایگانی، توضیح دفتر استفتائات آیت‌الله صافی پیرامون اعدام مجدد شخص قاچاقچی، ٢٤٩)

۲. اصول قانونی

برخی معتقدند بر طبق اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و اصل حاکمیت قانون تا زمانی که فردی محکوم به اعمال مجازات است به شرطی که قاضی، حکم وی را به شرط سقوط مجازات صادر نکرده باشد، اجرای مجدد این حکم بلامانع است و اگر اعدامی همچنان زنده باشد یعنی حکم اجرا نشده و فرد سلب حیات نشده بنابراین حکم او کامل اجرا نشده است. (گلدوزیان، اظهار نظر برخی از اساتید برجسته حقوق راجع به اعدام مجدد، ۳۱۴۰)

نقد و بررسی: این مسئله را می‌توان از دو زاویه مورد بحث و بررسی قرار داد، از یک‌سو از آنجا که هیچ جرمی در قوانین کیفری نباید بدون مجازات بماند و نقض این مسئله با اصل قانونی بودن جرم و مجازات منافات دارد و در صورت عدم اجرای حکم مجدد اعدام، حضور چنین مجرمینی در جامعه خطر و تهدید بزرگی برای اجتماع به حساب می‌آید. اما از سوی دیگر از آنجا که مجازات در مورد این گونه مجرمان یکبار و با تمام مراحل قانونی صورت گرفته است و با توجه به لزوم تفسیر مضیق قوانین جزایی و عدم تفسیر موسع در قوانین جزایی و سکوت قانون‌گذار در این مورد شاید بتوان در این مورد خاص از اصل تفسیر قانون به نفع متهم استفاده کردو یک حکم تعزیری خفیف‌تر مناسب برای وی در نظر گرفت.

برخی نیز قائل‌اند به دلیل عدم وجود شبهه مجرایی برای قاعده درء و امثال آن وجود ندارد. فردی محکوم به اعدام شده و به هر دلیلی سلب حیات صورت نگرفته است و شبهه‌ای وجود ندارد که مجازات اجرا نشود. (همان) بنابراین به دلیل این که در مقام امتثال تکلیف هستیم، قاعده اشتغال حکم می‌کند که اجرای مجازات تجدید گردد تا امتثال یقینی محقق شود.

نقد و بررسی: در نقد نظریه فوق می‌توان گفت: در حالی که در استحقاق شخص برای اعدام مجدد تردید وجود دارد، ادعای عدم وجود شبهه بعید به نظر می‌رسد. در خصوص قاعده درء که تفصیل آن ذکر شد، اما از نظر قاعده احتیاط در دماء و نفوس؛ با تردید در عنصر مادی و معنوی جرم، برای قاضی تردید حاصل می‌شود که آیا متهم مشمول مجازات است یا خیر؟ از یک طرف، وظیفه اجرای حدود الهی و معطل نگذاشتن آن بر عهده قاضی است و از سوی دیگر، به مقتضای روایات بسیار، حدود و مجازات‌های الهی مبنی بر تخفیف و مسامحه است و شارع اهتمام زیادی به حفظ دماء و نفوس مسلمانان دارد. (حر عاملی،

۱۸/ ۳۳۶؛ نوری ۱۸/ ۲۷) از این رو، قاضی مکلف است در این قبیل موارد به مقتضای احتیاط رفتار کرده، مجازات را از متهم بر دارد و یا در مواردی آن را بـه کیفـر سـبک‌تری مبـدل سـازد. (محقـق دامـاد، ۸۸/۴) بنابراین اصل احتیاط در دماء و نفوس، عدم ایذای مومن بلکه مطلق انسان و حرمـت افـراد انسـانی، اصـل تخفیف در حدود و اصل عدم تعدی از حق، حاکم خواهد بود.

۳. تعمیم ادله قائلان به عدم پیوند عضو قطع شده در حدود به جواز تجدید اعدام

در بحث پیوند عضو قطع شده در حد که مصداق آن تنها در عضو بریده شده در حد سـرقت و محاربـه وجود دارد، عده‌ای قائل به منع جواز پیوند هستند (مومن قمی، ۳۹/۳۴) مبنای حکم به جواز یـا منـع ایـن است که آیا حد واجب در سرقت تنها قطع دست یا پای دزداست به گونـه‌ای کـه پیونـد زدن آن منافـات بـا مجازات نداشته باشد؟ یا اینکه حد آن است که اثر مجازات باقی باشد، تا مایهٔ عبـرت بیننـدگان باشـد؟ بـه منظور حکم به منع پیوند باید احتمال دوم را ثابت کرد، و گرنه مقتضای اصل، اکتفا به قدر متیقن است و در بیش از آن استصحاب حرمت تعوض به آنچه پیش از سرقت ثابت بود، جاری می‌شـود. قـائلان بـه اعتبـار باقی بودن نقص عضو در بدن برای اثبات نظر خود به آیات و روایات استدلال کرده‌اند؛

«والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم»

«دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به عنوان یک مجازات الهی قطـع کنیـد و خداوند توانا و حکیم است» (مائده، ۳۸) مأمور به در این آیه هر چند قطع اسـت- و بـا پیونـد زدن پـس از قطع منافات ندارد- لیکن عرفاً از تناسب حکم و موضوع استفاده می‌شود کـه مـأمور بـه، دسـتیابی بـه اثـر بریدن- یعنی جدا ماندن- است؛ لذا بریدن به منزلهٔ مقدمهٔ دستیابی به این اثر است زیرا درآیه کلمـه نکـال آمده که مفعول‌له برای قطع است یعنی غرض از بریدن دست سارق عقوبت است و عرف از عقاب و ثـواب دوام را می‌فهماند نه فقط حدوث را و تا زمانی که شارع فهم عرف را تخطئه نکند، فهـم عـرف لازم الاتبـاع خواهد بود. در معتبرهٔ زراره از امام باقر (ع) آمده است: امام علی (ع) به بـیش از بریـدن دسـت و پـا حکـم نمی‌کرد و می‌فرمود: از پروردگارم خجالت می‌کشم که وی را رها کنم در حالی که چیزی که با آن استنجا یا تطهیر کند نداشته باشد. (حرعاملی، ۴۹۲/۱۸) این روایت به روشنی دلالت می‌کند بر اینکـه اجـرای حـد قطع، مساوی با این است که چیزی نداشته باشد تا با آن استنجا کند یا تطهیـر نمایـد و دلالـت می‌کنـد بـر اینکه اجرای حد، مساوی با ایجاد این حالت در اوست. بنابراین آنچه لازم است، حصول علم به فهم عرفی یاد شده است، و گرنه مقتضای اصل، اکتفا به قدر متیقن است. (مومن قمی، ۴۲/۳۴)

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد بنا بر نظریه دوم چنانچه در مانحن‌فیه نیـز متبـادر عرفـی از واژه اعـدام، سلب حیات دائم فرد جانی باشد نه صرفا اجرای حکم اعدام، باید قائل به اجرای مجدد حکم اعدام شد. از

ماده ٤٣٨ و تاکید آن بر تکرار قصاص نفس که به صورت اعدام صورت می‌گیرد، نیز می‌توان بـه ایـن نکتـه رسید که متبادر عرفی از واژه اعدام، قتل است اما به نظر می‌رسد از نظر قانون‌گذار اجرای مجازات اعدام که نتیجه آن قاعدتا باید مرگ یا همان سلب حیات باشد، بـا مفهـوم مـرگ یـا سـلب حیـات متفـاوت باشـد و قانون‌گذار قائل به تفکیک میان این دو مفهوم است. بنابر این می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هـدف قانون‌گـذار نیز اکتفا به قدر متیقن بوده در ضمن اینکه ماده مذکور مربوط به قصـاص اسـت امـا مجـرای بحـث مـا در حدود و تعزیرات است. خصوصا آنکه در قانون مبارزه با مواد مخدر که مبنا رأی قاضی در این مورد خـاص است ۲۱ بار از واژه «اعدام» استفاده شده و در مقابل حتی یک بار از واژه‌های مرگ، سلب حیات و کلمات مترادف استفاده نشده است. عبارت «پس از اجرای قصاص نفس، قاتل زنده بماند» کـه در بیـان ایـن مـاده آمده است نیز موید همین موضوع است. به عبارت دیگر از نظر قانون‌گذار ممکن است در مواردی قصاص نفس یا عملیات اعدام اجرا شود اما منتج به مرگ قاتل نشود.

نتیجه‌گیری

بعد از طرح آراء موافقان و مخالفان می‌توان به این جمع‌بندی رسید که در بحث قصاص به دلیل رعایت شرط مماثلت و به دلیل اینکه حق قصاص در زمره حق الناس است، در صـورت درخواسـت ولـی دم حـق تکرار قصاص برای اولیای دم ثابت است، اگرچه حق عفو یا دریافت دیه از قاتل نیز ثابت اسـت و جراحـاتی نیـز که در اثر قصاص ناقص برای جانی پیدا شده، جراحاتی بوده که داخل در قصـاص و نتیجـه آن بـه حسـاب نیامده و از این نظر جانی، مجنی‌علیه محسوب شده و حق قصاص یا دریافت دیه را خواهد داشـت. امـا در بحث حدود و تعزیرات در میان دلائل مخالفان و موافقان تجدید اعدام استدلال چشمگیری دیده نمی‌شود. موافقان اعدام مجدد غالبا استدلالشان بر این است که مجازات درباره این فرد به طـور کامـل اجـرا نشـده، بنابراین مجرم باید برای بار دوم به دار مجازات آویخته شود. در عین حال «سکوت قانون» موضوعی اسـت که دو طرف ضمن تایید آن تلاش کردند تا با تکیه بر این موضوع، از آن در جهت تقویت و تایید نظـر خـود استفاده کنند. اما در ضمن مقاله ثابت شدکه سکوت قانون تا آنجایی نیست که نتـوان حکـم قضـیه را از آن استخراج کرد.

امر مسلم این است که در قوانین کشور حکم صریحی درباره این مورد خاص وجود ندارد. اما بـه نظـر می‌رسد چنانچه قائل شویم اعدام نیز مانند صلب قسیم قتل است و قسیم شیء نمی‌تواند نفس شیء باشد، حکم مذکور را می‌توان به مورد اعدام نیز تعمیم داد. بر این اساس اولا، مجازات اعدام یک بار بر روی ایـن فرد اجرا شده و اجرای مجدد آن خلاف قاعده منع مجازات مضاعف است زیرا کشتن بعد از اعدام مجازات

زایدی است که اصل برائت نسبت به آن جاری است و ثانیا، قانون جدید مجازات اسلامی بـا اسـتثنا کـردن جواز تکرار مجازات اعدام درباره قتل نفس، به صورت ضمنی راه را برای تکرار سـایر مجازات‌هـای سـالب حیات بسته و از این باب نیز تکرار اعدام این شخص، خلاف قانون بوده و مجاز نیست.

منابع

قرآن کریم، با ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

ابن ابی جمهور، محمد بن زین‌الدین، ***عوالی اللئالی***، قم، انتشارات سید الشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی***، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، ***من لا یحضره الفقیه***، انتشارات حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۳ ق.

ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر، ***جواهر الفقه***، چاپ سنگی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ابن حمزه، محمد بن علی، ***الوسیله الی نیل الفضیله***، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی الصـاحب جـواهر، ۱۴۰۸ ق.

امامی کاشانی، محمد، «نقد و بررسی نظریات فقهی شورای نگهبان»، ***رهنمون***، مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، شماره اول، تابستان ۱۳۷۱.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***فرائد الاصول***، چاپ سنگی، بی‌تا.

بجنوردی، محمدحسن، ***القواعد الفقهیه***، قم، نشر الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

بهجت، محمد تقی، ***جامع المسائل***، قم، دفتر معظم‌له، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ق

جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ***ترمینولوژی حقوق***، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۲.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعه***، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

حکیم، محسن، ***مسائل معاصره فی فقه القضا***، نجف، الطبعه العلمیه، بی‌تا.

خامنه‌ای، علی، ***اجوبة الاستفتاءات***، بیروت، دار الوسیله، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق.

خمینی، روح الله، ***تحریر الوسیله***، نجف، مطبعه الاداب، بی‌تا.

خوئی، أبوالقاسم، ***مبانی تکمله المنهاج***، نجف اشرف، مطبعه الاداب، بی‌تا.

ساکی، محمد رضا، ***جرایم مواد مخدر از دیدگاه حقوق داخلی و حقوق بین الملل***، تهران، نشر خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۰.

سلمانپور، محمد جواد، «مبانی فقهی حرمت استعمال و قاچاق مواد مخدر و جرایم مربوط به آن»، **مجله فقـه اهـل بیت**، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، بی‌تا.

شمس ناتری، محمد ابراهیم، ***بررسی تطبیقی مجازات اعدام***، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.

شهید اول، محمد بن مکی، ***اللمعه الدمشقیه***، قم، انتشارات دار الفکر، ۱۳۶۸.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، **الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه**، بیروت، دار العالم الاسلامی بی‌تا.

______________، ***مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام***، قم، دار الهدی للطباعة و النشر، بی‌تا.

شیرازی، محمد، ***الفقه***، قم، مطبعه الخیام، بی‌تا.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی‌تا.

صافی گلپایگانی، لطف الله، ***جامع الاحکام***، انتشارات حضرت معصومه (س)، قم، ۱۴۱۹ ق.

صانعی، یوسف، ***استفتائات یوسف صانعی***، بی‌جا، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

طباطبائی کربلایی، علی بن محمدعلی، ***ریاض المسائل***، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***الخلاف***، قم، انتشارات قدس محمدی، بی‌تا.

______________، ***المبسوط***، قم، مکتبه المرتضویه، بی‌تا.

______________، ***النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی***، بیروت، دار الاندلس، بی‌تا.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***مختلف الشیعه فی احکام الشریعه***، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

علی آبادی، عبدالحسین، ***حقوق جنائی***، تهران، چاپخانه بانک ملی، ۱۳۵۲.

عوده، عبدالقادر، ***التشریع الجنائی***، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ***جامع المسائل***، بی‌جا، نشر المیزان، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

فاضل هندی، محمد بن حسن، ***کشف اللثام***، انتشارات فراهانی، چاپ سنگی، ۱۳۹۱ ق.

فیض، علیرضا، ***مقارنه و تطبیق در حقوق جزای اسلام***، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام***، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

محقق داماد، مصطفی، ***قواعد فقه***، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۰۶ ق.

مفید، محمد بن محمد، ***المقنعه***، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۹۱ ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائده و البرهان***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، ***مجموعه استفتائات جدید***، گردآورنده: ابوالقاسم علیان‌نژادی، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۷۵.

موسوی اردبیلی، عبدالکریم، ***فقه الحدود والتعزیرات***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

موسوی خوانساری، احمد، ***جامع المدارک فی شرح المختصر النافع***، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۲ ق.

مومن قمی، محمد، «پیوند اعضاء»، ***مجله فقه اهل بیت(ع)***، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، بی‌تا.

میر هاشمی، سرور، «مبانی مشروعیت پیوند اعضا»، ***ندای صادق***، ۱۳۸۵، شماره ۴۴.

نوری، حسین بن محمد تقی، ***مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل***، بی‌جا، موسسه آل البیت، چاپ اول،

۱۴۰۸ق.

هاشمی شاهرودی، محمود، «پیوند عضو پس از قصاص»، ***مجله فقه اهل بیت***، شماره ۱۶، قم، ۱۳۷۷.

http://www.khabarpu.com/pu/site-pu/news

http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/moghtadaei/feqh/89/891222

http://dadazmoon.ir/?p=3976

http://anarpress.ir/social/7069/1392/07/28

http://fs-citylaw.blogfa.com/post/32

http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/899222

http://hoghooghban.blogfa.com/post/183.

http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920725000249

http://www.scoda.ir/?p=3140